

وقتی تسهیلات کلان برای یک پروژه غیراقتصادی جواب نمی دهد و بن بست می سازد

تله وام چینی

ایران برای پروژه قطار سریع‌السیرع قم– اصفهان ۱۵.۳میلیارد یوان فاینانس از چین دریافت می‌کند

مریم شسکرانی : ایران برای یک پروژه غیراقتصادی، خود را بدهکار چین کرده است. وامی کلان از چین، به بزرگی ۱۵میلیارد و ۳۰۰ میلیون یوان که قرار است چینی‌ها با محاسبه سود آن، حدود ۲۱میلیاردو ۸۸۱ میلیون یوان از ایران پس بگیرند. البته چینی‌ها فکر همه چیز را کرده‌اند و برای پرداخت وام‌های بزرگ به کشورهای توسعه‌نیافته یا درحال‌توسعه، یک راهکار معروف دارند؛ آنها در ازای اقساط وام‌هایشان، نفت، گاز، سنگ‌های معدنی و منابع خام کشورهای فقیر را می‌گیرند. پروژه‌هایی چینی که بسیاری از کشورهای فقیر و درحال‌توسعه از آن با عنوان «تله وام» نام می‌برند و نتیجه‌ای جز بدهکارکردن کشورهای ضعیف به چین نداشته است. حالا گویا بی‌سروصدا چینی‌ها به ایران آمده و پروژه قطار پرسرعت قم– اصفهان را کلنگ زده‌اند. کارشناسان حمل‌ونقل ریلی می‌گویند این هزینه کلان برای قطارهای مسافربری در حالی رقم خورده است که بخش حمل مسافری راه‌آهن زیان‌ده است و در عوض پروژه‌های ترانزیتی بسیار مهم و درآمدزا مانند راه‌آهن رشت– آستارا و راه‌آهن چابهار به زاهدان زمین مانده‌اند.

حضور بی سروصداي چيني‌ها در ايران

ابراهيم رئيسی، رئيس جمهوری دولت سیزدهم، چندی پیش به اصفهان سفر کرده بود؛ سفری که در آن از حتمی‌بودن این پروژه به راه‌آهن سریع‌السیرع قم– اصفهان حرف زد و حالا مهر، نامه‌ای از شماره ۱۲۶۶۹۷۸ از سازمان برنامه و بودجه و خطاب به وزارت راه و شهرسازی منتشر کرده که از فاینانس خارجی راه‌آهن قم– اصفهان پرده‌برداری کرده است. علیرضا صلواتی، مجری طرح‌های زیربنایی

نظريه توسعه وابسته



اینکرییدکانگروان

ترجمه:کمال اطهری

مترجم: نظریه وابستگی (dependency theory) در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رایج‌ترین و محبوب‌ترین نظریه در اقتصاد توسعه در کشورهای توسعه‌یافته محسوب می‌شد، اما امروز از چشم

افتاده و همه اقتصاد سیاسی جهانی با دال بیسط «نولیبرالیسم» توضیح داده می‌شود. درحالی‌که یک مزیت اساسی و روشنی‌بخش نظریه‌های وابستگی این بود و هست که هم خلاف نظریه‌های امپریالیسم و هم اقتصاد کلاسیک و نوکلاسیک که از شمال به جنوب جهانی می‌نگرند و برای توسعه آن تعیین تکلیف می‌کنند، نظریه وابستگی از جنوب جهانی به شمال می‌نگرد و راه توسعه را در متن اقتصاد سیاسی تحمیل‌شده آن جست‌وجو می‌کند.

چنین نگرشی منطبق بر تقدم تضاد داخلی بر خارجی هم هست که باید در جایی دیگر به آن بپردازیم. اهمیت نظریه وابستگی در این است که گوشزد می‌کند نباید به نمود تضاد کار و سرمایه در سطح جهان بستده کرد و نیاز به مشاهده انواع متفاوت پیکربندی طبقاتی، ائتلاف‌ها و تضادها برای یافتن راه توسعه، به‌مانه یک برنامه حداقلی، وجود دارد. از این‌رو معرفی نظریه وابستگی ضروری است. یکی از پیشگامان و صاحب‌نظران در این زمینه، پیتر ایوانز (Peter Evans) بوده است. در مقاله‌ای در کتاب گفت‌وگوی توسعه (Kvangraven, ۲۰۱۷) که توسط «مؤسسه اندیشه نوین اقتصادی» منتشر شده، رویکرد وی به نظریه وابستگی به‌صورت حاصل یک مباحثه منعکس شده است. به دلیل اعتبار علمی ایوانز و از آنجا که قصد من در اینجا نه پرداختن به مباحث انتزاعی نظری، بلکه برابندهای نظریه وابستگی برای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری توسعه‌بخش در جهان امروز است، خلاصه‌ای از مقاله مذکور را نقل می‌کنم. امیدوارم در آینده بتوانم بحثی گسترده‌تر



پرسرعت راه افتاده، میلیون‌ها گردشگر خارجی و توریست وجود دارد و مسئله توجیه اقتصادی دارد، اما در ایران مسیر قم به اصفهان تا چه اندازه توجیه اقتصادی دارد؟ حشمتی تأکید می‌کند زمانی که کردیدور ترانزیتی بسیار مهم شمال به جنوب معطل بسیاری از زیرساخت‌های ناقص است، چرا باید هزینه‌ای به این سنگینی برای یک مسیر مسافربری در اولویت باشد؟ گذشته از اینکه ایران در صنعت توریسم و جذب گردشگر خارجی توفیق چندانی نداشته است، تورم بالا و کاهش قدرت خرید مسافران ایرانی، باعث شده حجم سفرهای داخلی نیز کاهش داشته باشد. حرمت‌اله رفیعی، رئیس انجمن آژانس‌های مسافرتی، چندی پیش به «شرق» گفت: شمار مسافرت ایرانی‌ها امسال نسبت به سال‌های پیش از کرونا حدود ۵۰ درصد کاهش داشته و به همین علت شمار پروازها در برخی مسیرها کاهش داشته است.

احتمال خسارت سنگین مالی وجود دارد

قطارهای سریع‌السیرع نمی‌توانند روی خط ریلی ایران تردد کنند؛ این نکته دیگری است که محمود حشمتی، مدیرکل سابق اداره ایمنی سیر حرکت شرکت راه‌آهن، به آن اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد: عرض خطوط آهن ایران هزارو ۴۳۵ میلی‌متر است و عرض راه‌آهن چین و روسیه هزارو ۵۲۴ میلی‌متر. سال‌ها پیش برای آنکه بتوانیم قطار با سرعت بیشتر را روی خطوط راه‌آهن ایران به حرکت درآوریم، قطارهایی از روسیه اجاره کردیم و با تعویض بوژی قطار (گونه‌ای شاسی) سعی کردیم آن را برای حرکت روی خطوط ریل با عرض

درباره نظریه وابستگی و راهبردهای توسعه در جنوب جهانی را در کتابی درباره دولت توسعه‌بخش (developmental state) انتشار دهم.

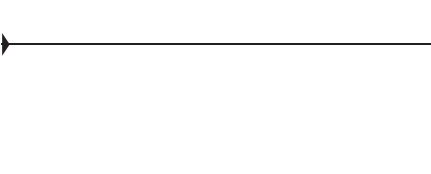
♦♦♦

ایوانز معتقد است اکنون نیز نظریه‌پردازان می‌توانند از شیوه‌ای که پژوهشگران وابستگی نظریه‌های خود را تنظیم کردند و درباره جهان اندیشیدند، الهام بگیرند. البته باید به یاد داشته باشیم که آن نظریه‌ها در شرایطی خاص تدوین شدند و اکنون شرایط متفاوت است. از این‌رو ایوانز از دانشمندان جوان می‌خواهد روح پژوهش نظریه‌پردازان وابستگی را دریابند، اما از مقدس‌سازی نظریه‌ها و فرمول‌بندی‌های معین بپرهیز کنند. ایوانز از پیشگامان حوزه نظریه وابستگی و به‌خصوص نحله توسعه وابسته است. وی یک عنصر مهم نظریه وابستگی را این می‌داند که از زرف‌کاوی جنوب جهانی آغاز می‌کند؛ درحالی‌که نظریه‌های امپریالیسم که به جنوب جهانی پرداخته‌اند، ابتدا از تبیین دینامیسم شمال جهانی آغاز می‌کنند تا بعد نتایج آن را برای جنوب جهانی توضیح دهند. در جهت مخالف، نظریه وابستگی هرچند به این می‌پردازد که چگونه شمال جهانی مشکلی خاص را برای جنوب جهانی ایجاد کرده است، اما فراتر رفته و چگونگی دینامیسم سیاسی و اقتصادی درون کشورهای جنوب را می‌کاود که خصلت وابستگی را شکل داده است و راه‌هایی از وابستگی را جست‌وجو می‌کند. ایوانز معتقد به دو مکتب اصلی در نظریه وابستگی است: ساختارگرا و مارکسیستی. ساختارگرایان انواع توسعه را در سطح جهانی بررسی می‌کنند تا دریابند کدام سیاست‌ها به نتایجی مطلوب‌تر می‌انجامد. مارکسیست‌ها استدلال می‌کنند که تقریباً ناممکن است از انحرافات و محدودیت‌های توسعه در پیرامون گریخت، بدون آنکه بدیل سوسیالیستی ساخته شود. در گروه اول، کاردوز و فالتو (Cardoso and Faletto) با طرح مفهوم وضعیت‌های وابستگی (situations of dependency) جای دارند. این رویکرد پاسخ‌هایی متفاوت را مطرح می‌کند که در جنوب جهانی محتمل است؛ به‌خصوص اینکه چگونه در پاسخ به اقتصاد سیاسی بین‌المللی که در مقابل جنوب جهانی قرار دارد، سیاست‌ها و ساختارهای طبقاتی جنوب جهانی ممکن است امکان‌آفرین یا موجد نب‌بست شوند. در انتزاعی‌ترین سطح تحلیل، مایه اصلی امکان این احتمالات این است که معتقد باشیم نوعی از سرمایه‌داری ملی قابل توسعه است. این توسعه سرمایه‌دارانه می‌تواند امکاناتی را در کشورهای جنوب جهانی آرتاب دهد که یونایی بیشتری را برای رشدی فراهم آورد که حتی ممکن است برخی از عناصر رشد در شمال جهانی را تکرار کند. در واقع این شیوه مطالعه توسعه سرمایه‌دارانه، مقدم بر نظریه وابستگی در آمریکای لاتین بود و تقریباً همان دیدگاه CEPAL را [CEPAL به اسپانیایی و ECLA به انگلیسی؛ مخفف «کمیسوین اقتصادی آمریکای لاتین» وابسته به سازمان ملل] درباره اقتصاد جهانی منعکس می‌کرد. آن دیدگاه تأکید داشت که تفاوت جنوب با آنچه در شمال رخ داد، وابسته به این است که آیا کشورهای جنوب صنعتی شدن را بخواهند گزید یا در تله تولید محصولات اولیه و صنعتی شدن ناقص گرفتار خواهند ماند. در واقع تفاوت بین آنچه در یک کشور تولیدکننده محصولات اولیه رخ می‌دهد، و آنچه برای کشورهای خواهان صنعتی شدن میسر است، نکته‌ای اساسی در دیدگاه پریش– سیال (Prebisch–CEPAL) بوده است. [ژانول پریش، اقتصاددان آرژانتینی و مطرح‌کننده مبانی نظریه وابستگی در دهه ۱۹۵۰] در حالی که دیدگاه CEPAL در حوزه اقتصاد است یا در آن ساختارهای اقتصادی مرکزیت دارد، نظریه وابستگی ساختارگرا عنوان می‌کند توسعه نه‌تنها اقتصادی که سیاسی نیز هست. در کشورهای جنوب جهانی، امکانات توسعه توسط انواعی متفاوت از سیاست‌های طبقاتی شکل می‌گیرند. تضاد اصلی در این نظریه نیز در تمایز بین صنعت با تولید اولیه ریشه دارد؛ برای مثال کاردوزو و فالتو نویسندگان کتاب وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین که به فارسی ترجمه شده است] نمونه کشورهایی را بررسی کرده‌اند که نخچکان بخش کشاورزی بر سیاست داخلی سلطه داشته و از آن تقسیم کار بین‌المللی پشتیبانی کرده‌اند که جنوب جهانی محصولات اولیه تولید کند و متکی به واردات کالاهای صنعتی از شمال باشد.

حتی این نیز ممکن است که ساختاری طبقاتی وجود داشته باشد که برای «بورژوازی صنعتی ملی» ظرفیت ایجاد کند؛ برای مثال اگر گروهی داخلی دارای قدرتی سیاسی باشند و به گسترش دامنه‌ای از تولیدات صنعتی داخلی علاقه‌مند، قابلیت توسعه وابسته به این خواهد بود که آیا ائتلافی طبقاتی برای پشتیبانی از توسعه صنعتی شکل بگیرد یا نه. چنین ائتلافی نیازمند مشارکت بخش‌های مختلف طبقه کارگر و طبقه متوسط شهری است و باید توانایی کارگذاشتن نخچکان سیاسی سنتی را از جایگاه مسلطشان داشته باشد. تا حدودی برداشت ساختارگرایان از «وابستگی» معنای هر موقعیتی را در اقتصاد سیاسی جهانی می‌دهد که موجب فرصتی کمتر از کل فرصت‌های ممکن برای توسعه قابلیت‌ها و ظرفیت‌های توسعه شود. گروه دوم در نظریه وابستگی جهت نومارکسیستی دارد. از این دیدگاه، خصلت پایدار نظام سرمایه‌داری جهانی، محدودکردن فضای سیاسی کشورهای توسعه‌یافته است. این موقعیت، مانع دستیابی آنها به نوعی از توسعه است که شمال جهانی حاصل کرده است. ایوانز استدلال می‌کند که هر چند این گروه همواره دارای اهمیت بوده‌اند، اما به‌اندازه تنوع ایجادشده در شاخه ساختارگرا، انکشاف نیافته‌اند. در عوض نظریه‌پردازان مارکسیست بر این متمرکز شده‌اند که چرا سوسیالیسم بهترین راه گریز از وابستگی است. کتاب «توسعه وابسته» ایوانز در سال ۱۹۷۹ منتشر شد که نسخه‌ای خاص از نظریه وابستگی ساختاری بود. در این کتاب وی به‌طور گسترده‌تر به این سؤا‌ل می‌پردازد که چگونه یک اقتصاد توسعه‌یافته می‌تواند فضای سیاست‌گذاری‌اش را بسط دهد. پاسخ ایوانز این است که بدون وجود یک دولت به‌طور نسبی مقتدر که قادر باشد توازن قدرت را به‌نفع سیاست‌های صنعتی معینی تغییر دهد، تصویر ما از اقتصاد سیاسی جنوب جهانی ناقص است. چنین سیاست‌هایی می‌تواند به توسعه صنایع در جنوب جهانی بینجامد. از چنین جایگاهی آنها می‌توانند به شیوه توسعه کامل‌تری دست یابند که تحقق قابلیت‌ها و ظرفیت‌های



پرواز هواپیماست. همچنین این قطارهای امکانات نرم‌افزاری پیچیده و نیروی انسانی بسیار ماهر می‌طلباند و نیاز به مهندسی و نگهداری پیچیده‌ای دارند، اما تقریباً هیچ‌یک از این امکانات در خطوط ریلی فرسوده ایران وجود ندارد و به همین دلیل طرح هیچ‌وقت از مرحله نقشه‌برداری جلوتر نرفت. تقی‌زاده اعتقاد دارد ورود فناوری قطار پرسرعت به ایران، اتفاق خوبی است و ممکن است بتواند در آینده درآمدزا و اقتصادی شود، اما نیازی نبود ایران برای این کار خود را گرفتار بدهی سنگین به چینی‌ها کند و به‌راحتی می‌شد سرمایه مورد نیاز آن را با مدل‌های شراکت در سرمایه‌گذاری و از طریق منابع داخلی تأمین کرد. معاون سابق وزیر راه و شهرسازی تأکید می‌کند: چگونه است که سرمایه ایرانی‌ها گرجستان، امارات و ترکیه را آباد کرد، اما این سرمایه جذب پروژه‌های داخلی نمی‌شود؟ علت این است که در ایران سرمایه‌گذار داخلی را آزار می‌دهند، اما برای سرمایه‌گذار خارجی فرش قرمز پهن می‌کنند.



انسان و ساختن جامعه‌ای انسانی برای شکوفایی انسان را در دستور کار قرار دهند. پس از آنکه ایوانز نخست در برزیل توسعه وابسته و بعد در کره جنوبی با استقلال حک شده (embedded autonomy) [حک‌شدگی دولت در جامعه] اشکال مختلف وابستگی را آزمود، از اینکه صنعتی شدن بتواند تمام قابلیت‌ها را بهبود نو میبد شد. از اینجا بود که وی عنوان کرد، صنعتی شدن به‌طور قطع تاکافی است و می‌تواند حتی ضرورت توسعه نباشد. ایوانز استدلال می‌کند که صنعتی شدن به دو دلیل اصلی برای توسعه تاکافی است. نخست، تحول فناوری بدین معناست که دیگر صنعتی شدن نمی‌تواند برای بخشی بزرگ از جمعیت، شغل درآمدزا ایجاد کند. ایوانز نسبت اشتغال کارخانه‌ای را به کل اشتغال در دوران‌های مختلف تاریخی بررسی کرده است. مقایسه مسیرهای توسعه‌یابی انگلستان، ایالات متحده، برزیل و چین نشان می‌دهد هرچه صنعتی شدن دیرتر آغاز شود، سهم جمعیت شاغل در صنعت کمتر می‌شود؛ به‌طور مثال چین کمترین نسبت شاغلان در صنعت را نسبت به چهار کشور دیگر داشته است. ایوانز می‌گوید هر اهربر مستحکم توسعه باید راه‌های ایجاد اشتغال مولد مفید را بیابد. از آنجا که صنعتی شدن نمی‌تواند به‌تتهایی مسئله اشتغال را حل کند، باید به بخش‌هایی پرداخت که قابلیت اشتغال فراوان دارند. به این ترتیب ایجاد کار شایسته در بخش خدمات ضروری می‌شود. از نظر ایوانز دلیل اصلی دوم برای اینکه چرا صنعتی شدن دیگر برای توسعه کافی نیست، تغییر خصلت سرمایه‌داری است. در دهه ۱۹۶۰ هم یافتن پیوند قوی بین صنعتی شدن با بهروزی انسان سخت بود؛ اما اکنون مشکل‌تر شده است. به دلیل هرچه جهانی‌ترشدن قدرت سرمایه، امکان انتخاب فضا برای سرمایه محلی کمتر و نایاب‌تر شده است. این مشکل در ۵۰ سال اخیر تشدید شده است. ایوانز گوشزد می‌کند که سرمایه‌داری امروز مرکب از سرمایه‌داری مالی و سرمایه‌داری صنعتی است که با همدایت انحصاری باورها کسب درآمد می‌کنند. در چنین نظامی که تحت سلطه چنین سرمایه‌ای است، ایجاد فضا برای اشتغال شایسته و کافی محدود است. در این وضعیت جدید، این باور به چالش کشیده می‌شود که در جنوب جهانی، صنعتی شدن قابلیت‌های انسان را شکوفا و حمایت اجتماعی را تضمین می‌کند. پیتر ایوانز به‌طور دقیق کره جنوبی را بررسی کرده است. او معتقد است کره جنوبی به چندین دلیل «روایتی موفق» است که صنعتی شدن تنها یکی از آنهاست. داستان «معجزه» کشورهای آسیای شرقی به این خلاصه نمی‌شود که صنعتی شدن همه مسائل را حل کرده است. بهبود کیفیت زندگی به بازتوزیع زمین و سرمایه‌گذاری بالا برای ازدیاد قابلیت‌های انسانی (آموزش، بهداشت، زیرساخت و…) وابسته بوده است. این کشورها راهبردهایی جامع برای توسعه داشته‌اند. این تصور هم که برای ایجاد شغل تنها به سرمایه‌داران باید متکی بود، نادرست است؛ چون آنها تمایل به استفاده از فناوری کاراندوز دارند. بیرون از جنوب جهانی نمی‌توان نظریه‌پرداز کرد. اگر تنظیمات تئوریک مختلفی برای پرداختن به زمینه‌هایی متفاوت استفاده شود، تا واقعیت جهان را انعکاس دهند، هنوز از نظریه وابستگی می‌توان آموخت. درس مهم دیگر این است که حوزه سیاسی را جدی بگیریم. نظریه وابستگی آشکار می‌کند که نیاز به مشاهده انواع متفاوت پیکربندی طبقاتی، ائتلاف‌ها و تضادها وجود دارد، چراکه سیاست‌گذاری‌ها و محدودیت‌ها با این تمایزها ایجاد می‌شوند. ما نباید تنها به تضاد کار و سرمایه بپردازیم. پیش‌فرض نظریه وابستگی ساختاری این است که برایندها را تنها از ساختارهای اقتصادی نمی‌توان استخراج کرد؛ بلکه به راهبردها و تعاملات سیاسی نیز وابسته‌اند. پژوهشگران جوان باید از مقدس‌سازی نظریه‌ها یا فرمول‌بندی‌ها بپرهیز کنند. مانند نظریه نولیبرالیسم که جادوشدگان آن، نظریه‌ای را که از شمال جهانی برآمده، کورکورانه و نامنطبق با شرایط جنوب، برای تحلیل شرایط دهکده‌های کوچک آفریقای سیاه، تا کلان‌شهرهای جنوب آسیا به کار گیرند. ایوانز گوشزد می‌کند که باید به روح پژوهش نظریه‌پردازان وابستگی توجه کرد؛ نخست، اقتصاد سیاسی جهانی را جدی گرفت؛ دوم حوزه سیاست داخلی را مورد پژوهش موشکافانه قرار داد؛ سوم، وابستگی و توسعه را از دیدگاه جنوب جهانی نگریست؛ چهارم، همه این عناصر را به‌طور تجربی و خلاقانه تحقیق کرد. البته اقتصاد سیاسی شمال جهانی متنی است که در آن جنوب جهانی باید عمل کند؛ اما این تنها نقطه آغاز تحلیل است. ایوانز خوش‌بینانه به آینده می‌نگرد. او برآمدن کشورهای بزرگ‌تر در جنوب جهانی را مانند چین و برزیل، مانع سلطه کامل کشورهای توسعه‌یافته بر فرایند وضع مقررات جهانی می‌داند (مانند «بن‌بست دوچه» Doha deadlock). چنین کشورهایی هرچند نمی‌توانند فداکاری کنند و تمام منافع کشورهای جنوب را برآورده سازند؛ اما می‌توانند با انحصار شمال بر مقررات‌گذاری جهانی چالش کنند. زمانی بود که کشورهای شمال بر چنین ساختارهایی تسلط کامل داشتند؛ اما اکنون با مقاومت‌هایی رویه‌رو هستند. قواعد بازی در حال تغییر است و سرمایه شمال دیگر نمی‌تواند به‌آسانی بر جهان حاکم باشد.

ایوانز جایگاه دولت را برای ایجاد ائتلاف و شکل‌دادن به راهبردهای توسعه بسیار مهم می‌داند. او تأکید می‌کند که دولت درخودبسته یا خودفرمان نیست؛ بلکه مکانی است که گروه‌های مختلف اجتماعی گرد می‌آیند تا راهبردهای تغییر را بیافرینند. ایوانز بر اهمیت جامعه مدنی نیز تأکید دارد. به‌خصوص آن ساختارهایی که ایجاد مجامع جامعه مدنی را ممکن می‌سازد و راه‌هایی که آنها می‌توانند راهبردهایی جمعی را تنظیم کنند. او معتقد است که بدیل جهانی شدن سرمایه، جامعه مدنی جهانی است. او درباره راهبردهای توسعه می‌گوید باید به خاطر داشته باشیم که سرمایه جهانی متکی به وضع قوانینی است که به کشورهای جنوب جهانی تحمیل می‌کند. اگر جنوب جهانی دارای معیارهایی برای شکل‌دادن به این قوانین برای برآوردن خواسته‌های خود، در عوض برآوردن منافع کلان سرمایه‌های شمال جهانی نباشد، همواره باید مطابق قوانینی بازی کند که علیه آنها تدوین شده است. Kvangraven, Ingrid Harvold (2017) The Relevance of Dependent Development Then and Now: Peter Evans, In: Dialogues on Development Volume 1 - On Dependency (pp.27-33), Institute for New Economic Thinking.